

۱. لازمه‌ی زندگی کردن در جهان، دارا بودن اطلاعاتی درباره‌ی محیط پیرامون خودمان است. هرچه این اطلاعات صحیح‌تر باشند، به کار گیرنده‌ی آن‌ها نتایج سودمندتری به دست می‌آورد که این سودمندی او را در بهتر زندگی کردن یاری می‌کند. تمام این اطلاعات از راهی به نام آموزش انتقال می‌یابند. آموزش به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم صورت می‌گیرد که امروزه آن را در جوانب گوناگون زندگی خود می‌بینیم. آموزش به زبان ساده‌تر، انتقال یک سلسله اطلاعات از فرد دارنده‌ی آن به فرد نیازمند آن است. موفقیت هر آموزش، با چند شاخص اصلی ارتباط نزدیک دارد:

الف) درست برقرار کردن ارتباط؛

ب) درستی و وسعت منبع اطلاعات؛

ج) قدرت کشش و دریافت گیرنده‌ی اطلاعات.

از هر نوع اطلاعاتی که به طرف مقابل داده می‌شود، آموزش صورت می‌گیرد؛ چه اطلاعات مفید باشد چه

مضر.

تربیت اما، فقط در صورت مفید بودن اطلاعات و به کارگیری مناسب آن از طرف گیرنده، صورت می‌پذیرد.

تربیت کودک، مواردی چون: درست راه رفتن، نحوه‌ی برخورد با دیگران، نوع اندیشه‌ای که اکنون دارد و در آینده خواهد داشت، و روشی که برای زندگی انتخاب می‌کند را در بر می‌گیرد. قوی‌ترین عامل در تربیت کودک، «آموزش غیرمستقیم» است. آموزش غیرمستقیم از لحظه‌ی تولد آغاز می‌شود. رفتار و کردار والدین، مریبان و افراد مورد علاقه‌ی کودک، خود از این نوع است.

آموزش هر انسانی، از طریق حواس که او را با جهان خارج مرتبط می‌سازند، صورت می‌گیرد. مهم‌ترین حواس مرتبط سازنده‌ی انسان با دنیای خارج، دیدن (آموزش دیداری) و شنیدن (آموزش شنیداری) هستند. انسان از بدو تولد می‌بوید، می‌شنود، می‌بیند، لمس می‌کند، می‌چشد، ضبط می‌کند و جلوتر که آمد، تجزیه و تحلیل می‌کند.

یکی از موفق‌ترین راه‌های آموزش غیرمستقیم، «هنر» است که به علت زیبایی و انتزاعی بودنش می‌تواند، هر آموزشی را در لفافه‌ای حریری و در اوج اثرگذاری، بر ذهن مخاطب بنشانند. «نمایش» به خاطر دارا بودن تحرک، فضای خاص و دیگر ویژگی‌ها، مورد توجه کودک است. نمایش مانند دیگر هنرها می‌تواند، کودک را به اندیشه، جست‌وجوگری و مطالعه ترغیب کند، رفتار مناسب، اخلاق نیکو، دیدن درست پیرامون خود و حس نوع دوستی را در او به وجود آورد و در نهایت به او کمک کند، با دنیای اطرافش و سایر هم‌نوعانش ارتباطی صحیح برقرار سازد.



نمایش

البته نمایش را نباید در چند پند خشک و شعاری خلاصه کرد. باید به آن گستردگی بخشید و جوانب متفاوت زندگی را در آن جریان داد و به کودک شناساند. حتی ارائه‌ی آموزش‌های علمی هم در یک نمایش نباید به صورت مستقیم باشد. اگر مطالب علمی و اخلاقی موردنظر آموزش دهنده را در لابه‌لای داستان نمایش، در حرکات و دیالوگ‌ها، و یا پاداش و کیفر نشان دهیم، برای او قابل قبول تر است. کودک نباید احساس کند که بر سر کلاس درس دیگری آمده است.

۲. آموزش بصری کودک از لحظه‌ی دیدن اولین حرکت شروع می‌شود؛ از حرکت دست مادر که او را نوازش می‌کند، تارفت و آمد پیرامون او و رفتار و حرکاتی که اطرافیان نسبت به هم دارند. این جنبش‌ها در واقع نوعی حرکت ریتم دار منظم هستند که تقریباً هر روز تکرار می‌شوند؛ نوعی نمایش واقعی که کودک از خلال آن‌ها، نخستین درس‌های زندگی را می‌بیند و می‌آموزد. در مراحل بعد، کودک افزون بر تماشاگر بودن، خود نیز در این نمایش نقشی به عهده می‌گیرد. البته این نمایش‌ها همیشه خوشایند او نیستند و او برای خود دنیای خاصی می‌سازد. کودک در این دوران دارای قابلیت دریافت بالایی است. از تمام اطلاعات و حرکات رفتاری و شنیداری، در ذهن برای خود دنیایی بنا می‌کند.

نمایش اما خود نیز مقوله‌ای است نزدیک به ذهن و خیال که در مکان، زمان و داستانی محدود به اجرا درمی‌آید و به کمک ابزار و وسایل خاصی، سعی می‌شود واقعی جلوه کند. کودک توان تفکیک خیال از واقعیت را ندارد و در این مورد مرز نمی‌شناسد؛ هرچند دارای هوش و استعداد زیادی است. بنابراین نمایشی را هم که می‌بیند، آن را پاره‌ای از زندگی واقعی می‌پندارد. اگر نمایشی را پسندد، خود را به جای قهرمان آن می‌گذارد (همان‌طور که در زندگی واقعی خود را به جای کسانی می‌گذارد که دوست دارد)؛ رفتارشان را تقلید می‌کند، از او الگو می‌سازد و با آن زندگی می‌کند. او هنگام دیدن نمایش، خود را تنها مخاطب و ناظر فرض نمی‌کند. شبهه‌ی واقعی بودن نمایش، حتی برای بزرگ سالان هم اتفاق می‌افتد.

نمایشی که کودکان را در بازی‌های خود درگیر می‌کند و در زمان اجرا، بازیگران آن با کودکان صحبت می‌کنند و از آنان نظر می‌خواهند، بسیار موفق‌تر است؛ چون کودک خود را مسئول عواقب نمایش می‌داند و توجه بیشتری به آن می‌کند. کودک دوست دارد، به او مسئولیتی بدهیم.

اگر کودک را از کاری باز داریم، یک امکان فعالیت غریزی را از او سلب کرده‌ایم؛ حال به هر دلیلی که باشد. در چنین مواقعی باید به فراخور حال او و شرایط موجود، یک امکان جدید در زمینه‌ای مناسب به او داد. چرا که کودک به فعالیت و انجام رفتار و حرکات موردنظر خود نیاز دارد و سرخورده‌گی او در این مورد، نتیجه‌ای ندارد جز ناهنجاری‌های رفتاری و فکری.

۳. رویا و تخیل، برای هر انسانی خوشایند است. هر انسان از زمان تولد برای خود دنیای خیالی می‌سازد. این دنیای خیالی، هرچه اطلاعات کودک وسعت می‌یابد، بزرگ‌تر می‌شود. کودک اطلاعات و تجربیات دریافتی را مطابق میل خود در دنیای ذهنی بازسازی می‌کند و خود را حاکم آن می‌داند. البته آن‌چه که در ساختن دنیای خود به کار می‌بندد، به میزان زیادی به نوع آموزش اولیه، و رفتار والدین و دیگران با او بستگی دارد. او دنیایی ذهنی می‌سازد و در واقع آینده‌ی خود را (خواسته یا ناخواسته) براساس آن بنا می‌کند.

در کارهای نمایشی مخصوص کودکان، کاری که ذهنی باشد بیشتر مورد توجه کودک قرار می‌گیرد. یکی از عوامل خلاقیت، رویا و تخیل است. رویا ذهن را وسعت می‌بخشد و آن را ورزیده می‌کند. در رویا دنیاهایی بنا می‌شود که لازمه‌ی ساخت آن‌ها، شناخت دقیق، تجسم بالا و یک برنامه‌ریزی نسبتاً حساب شده و به کارگیری مناسب آن است؛ تجسمی که قدرت فهم و بررسی مسائل را آسان می‌سازد. زیرا در تجسم یک شیء باید آن را در ذهن بازآفرینی کرد و این امر امکان پیدا نمی‌کند مگر با کسب شناخت و فهم کامل از شیء مورد نظر.

کودک در خیال خود بدون محدودیت می‌آفریند و هرچه که به پیش می‌رود، با اطلاعاتی که از اطراف

● منوچهر اکبرلو

فرایندی خلاق در آموزش غیرمستقیم

می گیرد، این آفرینش را تکمیل می کند. پس می توان با دادن اطلاعات صحیح، این دنیاها را به واقعیت نزدیک کرد تا با اتحاد این دنیاها نو، برای خود و دیگران فردای روشن بیافریند. هرچه قدرت تجسم بالاتر باشد، دنیای ذهنی قدرت کنترل بیشتری می یابد و گوشه های مبهم در آن به حداقل می رسد. در دنیای رویا می شود، مسائل را پس و پیش کشید تا به حد مطلوب خود رسید. این موضوع به کودکان امکان فکر کردن و بررسی مسائل به طور مناسب را می دهد.

سخنی که از دهان عروسک مورد علاقه ی کودک گفته می شود، اثری به مراتب بیشتر از نصیحت های خشک و گاه تهدیدآمیز معلم سر کلاس دارد. کودک، خود را در قالب قهرمان داستان می بیند و می خواهد چون او باشد؛ شجاع، باگذشت، قوی و مهربان و همه دوستش داشته باشند. برای مثل قهرمان شدن باید اعمال و رفتار

او را انجام داد.

پس کودک ناخواسته یا خواسته چون قهرمان حرف می زند و رفتار می کند. او را وارد دنیای ذهنی خود می کند و الگوی خود می سازد. البته بزرگ سالانی هم که دنیای خیالی خود را رها نکرده اند، تن به این نوع الگوبرداری می دهند.

۴. احساسات افراد با هم متفاوت است. اما آن چه مسلم است، وجود آن در تمام اینای بشر است. برانگیختن این احساسات توسط عوامل متفاوت در جهان، مثبت یا منفی، در انسان نوعی نیروی بالقوه تولید می کند. قدرت این نیرو به مقدار حساسیت احساس افراد بستگی دارد. حال اگر این نیرو در جهت مثبت یعنی تولید شادی به کار رود، به ثبات، آرامش، نیرو و سازندگی می انجامد. کودک به خاطر دارا بودن دنیای خاص و ذهن و احساس پاک که هنوز آلوده نشده است، به زیبایی و شادی تمایل دارد. از همه مهم تر دارای خسی بسیار قوی است، به گونه ای که با کوچک ترین کنشی، واکنش نشان می دهد.

عوامل شادی بخش می توانند نیروی بالقوه ای برای شادی و زیبایی بخشی به وجود آورند که طبعاً کودک آن ها را به فعل درمی آورد. شادی در کودک خلاقیت، قدرت آفرینش، امنیت، ثبات فکری و میل به زندگی تولید می کند. او در شادی یاد می گیرد، همه را دوست بدارد و با دیگران مهربان باشد. او در ساختن دنیای آینده ی خود به انرژی و پشتوانه نیاز دارد که می توان مقداری از آن را با شادی و زیبایی در او پدید آورد. برانگیختن احساس شادی در کودک، او را یاری می کند که در فضایی زیبا و به یادماندنی نصایح و آموزش ها را به خاطر بسپارد. حالت پر از غم و ترس، اضطراب و فشار عصبی ایجاد می کنند و کودکان را وامی دارد، از نظر روحی واکنش نشان دهند. در این مواقع، یادگیری به حداقل یا صفر می رسد. زیرا مغز شدیداً برای رفع حالت پیش آمده می کوشد. این اثرات بد، بسته به میزان شدت آن ها، تا مدتی در ذهن کودک باقی می ماند.

۵. راه یافتن به دنیای کودک نیازمند امکانات خاصی



است. این امکانات را به راحتی می‌توان در یک نمایش به وجود آورد و گسترش داد. به این منظور باید کاری ارائه داد فراخور حال مخاطبین خود. هر اثر هنری باید جواب‌گوی نیازهای چندوجهی مخاطب خود باشد.

نمایش ویژه‌ی کودکان باید دارای داستانی ساده، با مضمونی مناسب برای کودک، تا حد امکان فانتزی و با ریتم تند و شاد باشد. یکی از ویژگی‌های مهم این نوع نمایش، درگیر کردن کودک در نمایش، با یک پرسش و پاسخ یا از راه‌های دیگر است. استفاده از رنگ‌های شاد، مدت زمان کوتاه نمایش، دیالوگ‌های ساده و پند ندادن مستقیم، به قابل فهم شدن نمایش برای کودکان کمک می‌کند. هدف فقط وارد شدن به دنیای کودک نیست، بلکه باور کردن مسائل مطرح شده و نگه داشتن آن در ذهن او به گونه‌ای ملموس هم باید مورد توجه باشد.

انتخاب موضوع داستان نمایش، علاوه بر شرایط نمایشی، به ویژگی‌های زمانی، نوع فرهنگ، آداب و علاقه‌ی کودکان هر منطقه به مسائل خاص بستگی دارد. حتی ساخت فضای نمایشی باید با نوع معماری ذهنی کودک منطبق باشد و در او تنش ایجاد نکند. در آثاری که مربوط به اوست، باید از فضاهای وهم‌انگیز و دلهره‌آور که مخصوص ذهن بزرگ سالان است، دوری شود. برای او باید تصویری زیبا خلق کرد، با شادی و شغف.

کودک در تصویرسازی، ذهنی بسیار قوی دارد باید در او حس زیبایی‌شناسی را تقویت کرد و زیبایی را به طور جدی به او شناساند. بالا بردن شعور تصویری در کودک یکی از وظایف نمایش است. این عمل به او کمک می‌کند، به اطراف بنگرد و دنیا را با دید باز مورد بررسی قرار دهد و از کنار مسائل تصویری به راحتی نگذرد. باید او را با این‌گونه مسائل مناسب آموزش داد و در او خلاقیت ایجاد کرد. گاهی، ندادن تمام اطلاعات به کودک، بلکه دادن نشانه‌ای به او در موارد خاص، برای رسیدن به اصل مطلب کافی است. نباید برای ذهن او

خوراکی فراهم کرد و آن را با تلنگری به حرکت درآورد، نه این که همه چیز را کنسرو شده به خوردش داد. در هر اثر هنری، باید جایی برای تفکر کودک در نظر گرفت.

کودک را نباید ساده‌انگاشت و هر چیز پیش‌پاافتاده‌ای را به خورد او داد و یا کارهای سبک و به دور از خلاقیت و بی‌مایه را، به بهانه‌ی خندانیدن، در مقابلش نهاد. او با هوش و استعداد سرشاری که دارد، به سرعت به نقص نمایش پی خواهد برد. نه تنها کار را نمی‌پذیرد، بلکه در او نسبت به مسائل آموزشی نمایش واکنش منفی به وجود می‌آید. باید به کودک احترام گذاشت و او را با هوش دید؛ هم چون یک انسان واقعی. امروزه همه آرزو می‌کنند که در جامعه‌ای سالم و کوشا زندگی کنند؛ جامعه‌ای به دور از هر نوع زشتی و فریب، سرشار از نیکی‌ها و مهر. اما این جامعه و

زندگی ایده‌آل چگونه به وجود

می‌آید؟ در این زمینه،

هنر نمایش

یار بزرگ

بزرگی

است.

